

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: لنین
برگردان از: دکتر غلامحسین فروتن
فرستنده: جاوید
۲۸ جنوری ۲۰۱۶

درباره جزوه یونیوس

۲

به ادامه گذشته:

البته باید خاطر نشان شود که ناروا خواهد بود اگر یونیوس را به بی تفاوتی در قبال جنبش های رهائیبخش متهم کنیم . حال آن که او در میان گناهان فراکسیون سوسیال دمکرات روی سکوت آنها در قبال اعدام یکی از رهبران بومیان در کامرون تحت عنوان "خیانت به وطن" انگشت می گذارد (ظاهراً به علت مباردت ورزیدن به یک قیام به مناسبت جنگ) و در جای دیگر مخصوصاً تأکید می کند (برای حضرات لگین، لژین و اراذل دیگری که به "سوسیال دمکرات" شهرت دارند) که خلقهای مستعمرات هم خلق هستند. ولی با کمال صراحت ابراز می دارد: "برای سوسیالیسم حق استقلال و آزادی هر خلقی، حق تعیین مستقلانه سرنوشت خویش، محفوظ است". "سوسیالیسم بین المللی حق ملت های آزاد، مستقل، متساوی الحقوق را به رسمیت می شناسد، اما فقط اوست که می تواند چنین ملت هایی را خلق کند و همانا اوست که می تواند به حق تعیین سرنوشت خویش تحقق بخشد. این شعار سوسیالیسم نیز"، چنانچه مؤلف بدرستی خاطر نشان می کند، "همانند جملگی شعار سوسیالیسم دیگر، نه تقدیس آنچه موجود است، بلکه راهنما و محرکی برای سیاست فعال، دگرگون کننده، انقلابی پرولتاریاست:" (ص ۷۷ و ۷۸). پس می بینیم آنهایی که فکر می کنند همه سوسیال دمکرات های چپ المان با همان تنگ نظری به کاریکاتوری از مارکسیسم گرفتار آمده اند که عده ای از سوسیال دمکرات های هالند و لهستان بدان دست یافته اند، و دیگر حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش حتی در سوسیالیسم هم نفی می کنند، در اشتباه عظیمی به سر می برند. در ضمن درباره منشأ مخصوص هالندی و لهستانی این اشتباه در جای دیگر سخن رفته است. مورد دیگری که رشته افکار یونیوس دچار اشتباه می شود به مسئله دفاع از میهن ربط پیدا می کند. این همانا در طول جنگ امپریالیستی مسئله مرکزی سیاسی است .

یونیوس اطمینان ما را به این که حزب ما این مسئله را در تنها شکل درست آن مطرح نموده است، دو چندان کرد : پرولتاریا مخالف دفاع از میهن در این جنگ امپریالیستی است، و این مخالفت با توجه به خصلت غارتگرانه، اسارت آور و ارتجاعی این جنگ، با توجه به امکان و ضرورت قرار دادن جنگ داخلی به خاطر سوسیالیسم در مقابل آن (و تبدیل آن به چنین جنگ داخلی) صورت می گیرد. یونیوس از یک طرف خصلت جنگ امپریالیستی کنونی را در مغایرت با یک جنگ ملی با تیزبینی خاصی افشاء می کند ولی از طرف دیگر به اشتباهی عجیب دچار شده است و

کوشیده است برای جنگ غیر ملی و کنونی از آسمان و ریسمان یک برنامه ملی به هم بیافد! باور نکردنی به نظرمی رسد، اما واقعیت دارد. سوسیال دمکراتهای رسمی از انواع لگین و کائوتسکی به خاطر چاپلوسی در برابر بورژوازی، که خود بیش از همه درباره "تهاجم" ضجه می زد تا بلکه توده های خلق را در مورد خصلت امپریالیستی جنگ بفریبد، با جدیت هر چه تمامتر به تکرار این استدلال "تهاجم" می پرداختند. کائوتسکی که هم اکنون به انسانهای ساده لوح و زود باور اطمینان می دهد که از اواخر سال ۱۹۱۴ به اپوزیسیون پیوسته است، هنوز هم به این "استدلال" استناد می جوید! در رد این استدلال یونیوس مثالهای بسیار آموزنده ای عرضه می دارد در اثبات این که "تهاجم و مبارزه طبقاتی در تاریخ اجتماعی یک دیگر را، چنانچه افسانه های رسمی می گویند، نفی نمی کنند، بلکه یکی وسیله و تظاهر دیگری است". مثالا : بوربن ها در فرانسه تقاضای تهاجم خارجی را علیه ژاکوبین ها نمودند و بورژواها در سال ۱۸۷۱ - علیه کمون . مارکس در "جنگ داخلی فرانسه" نوشت :

"بزرگترین جهش حماسی که جامعه کهن هنوز قادر به آن بود، جنگ ملی است و اکنون معلوم می شود که این چیزی نبود مگر یک شعبده بازی خالص فقط به این منظور که مبارزه طبقاتی را به تأخیر اندازد، و برای پس زدن آن کافی است که آتش مبارزه طبقاتی در جنگ داخلی شعله ور شود". (۵)

از اینها همه یونیوس با اشاره به سال ۱۷۹۳ نوشت: "اما مثال کلاسیک همه اعصار، انقلاب کبیر فرانسه است". و نتیجه گیری می شود: چنانچه قرون متوالی شهادت می دهند، نه حکومت نظامی، بلکه مبارزه بی محابای طبقاتی است که با بیدار کران اعتماد به نفس، شهادت قربانی دادن و نیروی اخلاقی توده ها بهترین محافظ و بهترین سد در مقابل دشمنان خارجی کشور را تشکیل می دهد .

نتیجه عملی که یونیوس می گیرد، چنین است: "بله، سوسیال دمکراتها موظف اند که از کشور خود در یک بحران بزرگ و تاریخی دفاع کنند. و در اینجا است که فراکسیون سوسیال دمکرات مجلس رایش مرتکب گناهی بزرگ شده است، عبارت از این که در بیانیه خود به تاریخ ۴ اگست ۱۹۱۴ با تشریفات کامل اعلام داشت: "ما در ساعت خطر به میهن خود پشت نخواهیم کرد"، لیکن در همان لحظه سخنان خود را منکر شد. وی در ساعت بزرگترین خطر به میهن پشت کرد. زیرا در آن ساعت اولین وظیفه در قبال میهن این بود که : علل واقعی پشت پرده این جنگ امپریالیستی را به او نشان دهد، هاله اکاذیب میهن پرستانه و دیپلماتیک را که به واسطه آن این سوء قصد علیه میهن احاطه شده بود، بدرّد، با صدای بلند و رسا بیان دارد که پیروزی و شکست در این جنگ برای خلق آلمان به یکسان شوم خواهد بود، تا آخرین حد در مقابل حاکمیت اختناق در میهن از طریق حکومت نظامی به مقابله برخیزد، ضرورت تسلیح فوری و تصمیم گیری خلق را درباره جنگ و صلح تبلیغ نماید، تشکیل دائمی جلسه نمایندگان مردم را در تمام طول مدت جنگ موکداً خواستار شود تا کنترول هوشیارانه دولت را توسط نمایندگان مردم و کنترول نمایندگان را توسط خلق تأمین کند، برانداختن فوری دستبرد به حقوق سیاسی را خواهان شود، زیرا که فقط یک خلق آزاد می تواند به طور مؤثر از میهن خود دفاع کند، و بالاخره در مقابل برنامه امپریالیستی جنگ، یعنی حفظ اتریش و ترکیه یا به عبارت دیگر حفظ ارتجاع در اروپا و در آلمان، برنامه قدیمی واقعاً ملی وطن پرستان و دمکراتهای سال ۱۸۴۸، برنامه مارکس، انگلس و لاسال را قرار دهند. این بود پرچمی که می بایستی در پیشاپیش کشور حمل می شد، که واقعاً ملی، واقعاً آزادیخواهانه می بود و در تطابق با بهترین سنتهای آلمان و هم با سیاست طبقاتی بین المللی پرولتاریا قرار می داشت

بنابراین معمای بغرنجی که بین منافع میهنی و همبستگی بین المللی پرولتاریا، آن تصادم تراژیک که باعث شد نمایندگان ما "با قلبی مالا مال از غم" به جناح جنگ امپریالیستی بپیوندند، چیزی نیست مگر صرفاً تلقین، مگر پنداری بورژوا-ناسیونالیستی. به عکس میان منافع میهنی و منافع طبقاتی بین المللی پرولتاری خواه در جنگ و خواه در صلح هماهنگی

کامل موجود است: لازمه هر دوی آنها وسعت بخشیدن هر چه شدیدتر مبارزه طبقاتی و نمایندگی کردن هر چه مصرانه تر برنامه سوسیال دموکراسی است."

چنین است استدالات یونیوس. اشتباهی که در اظهارات وی موجود است، چشم را آزار می دهد و اگر عوامل آشکار و نهان تزاریسیم، حضرات پلخانوف و چسنگلی، و چه بسا حتی آقاییان مارتف و چخیدزه با شادی دشمنانه تام و تمام دست به سوی سخنان یونیوس دراز کنند، بی محابا از این که حقیقت تنوریک چیست، بلکه فقط در فکر این که خود را از مخمصه برهانند، آثار جرم را بزدایند، کارگران را گمراه سازند، اگر بخواهند چنین کنند، باید ما مشروحانه به منشای تنوریک اشتباه یونیوس بپردازیم.

وی پیشنهاد می کند، "در مقابل" جنگ امپریالیستی یک برنامه ملی "قرار دهیم". او به طبقه پیشرو پیشنهاد می کند که به گذشته و نه به آینده توجه کند! در سال ۱۷۹۳ و ۱۸۴۸ چه در فرانسه و چه در آلمان به طور عینی انقلاب بورژوا – دموکراتیک در دستور روز قرار داشت. این موقعیت عینی امور در موقعیت تاریخی، منطبق بود با برنامه "واقعاً ملی"، یعنی ملی – بورژوازی دموکراسی آن زمان، که در سال ۱۷۹۳ به توسط انقلابی ترین عناصر بورژوازی و توده رنجبران به تحقق در آمد و در سال ۱۸۴۸ از طرف مارکس به نام مجموعه دموکراسی متمدنی اعلام گشت. در آن زمان در جنگهای دودمانی- فئودالی جنگهای به طور عینی انقلابی - دموکراتیک، جنگهای آزادیبخش ملی قرار داده شدند. چنین بود محتوای وظائف تاریخی آن دوران.

اکنون در پیشرفته ترین، بزرگترین کشورهای اروپا، اوضاع عینی دیگری حاکم است. تکامل به جلو – اگر از ضرباتی که می توانند جنبش را موقتاً به عقب پرتاب کنند بگذریم – تنها در جهت جامعه سوسیالیستی، در جهت انقلاب سوسیالیستی قابل تحقق است. از موضع تکامل به جلو، از موضع طبقات پیشرو، تنها یک جنگ علیه بورژوازی می تواند در مقابل جنگ بورژوا- امپریالیستی، در مقابل سرمایه داری بسیار پیشرفته، قرار گیرد، به عبارت دیگر در درجه اول جنگ داخلی پرولتاریا علیه بورژوازی بر سر قدرت، جنگی که بدون آن یک حرکت جدی به جلو امکان پذیر نیست، و سپس – فقط تحت شرایط معین و خاصی – امکان یک جنگ در جهت دفاع از کشور سوسیالیستی علیه کشورهای بورژوازی. بدین ترتیب بلشویکهائی که (خوشبختانه فقط به صورت منفرد و آنها هم فوراً از طرف ما به افراد "پرسیو" داده شدند- منتسب به روزنامه پرسیو- توفان) حاضر بودند خود را در موضع دفاع مشروط، در موضع دفاع از میهن به شرط انقلاب پیروزمند و پیروزی جمهوری قرار دهند، در واقع به متن بلشویسم وفادار ماندند، اما به روح آن خیانت ورزیدند، زیرا روسیه ای که در یک جنگ امپریالیستی قدرتهای پیشرفته اروپا درگیر باشد، به عنوان جمهوری نیز به همان ترتیب یک جنگ امپریالیستی خواهد کرد!

یونیوس در جایی که می گوید، مبارزه طبقاتی بهترین وسیله تهاجم است، تنها نیمی از دیالکتیک مارکس را به کار می گیرد، او یک گام به راه صحیح برمی دارد، اما بلافاصله از آن منحرف می شود. دیالکتیک مارکس تحلیل مشخصی از موقعیت تاریخی مربوطه می طلبد. این که مبارزه طبقاتی بهترین وسیله علیه تهاجم است- این هم در رابطه با بورژوازی صحیح است که فئودالیسم را سرنگون می سازد و هم در رابطه با پرولتاریا که بورژوازی را سرنگون می کند. درست به همین خاطر که این حکم در مورد هر ستمگری طبقاتی صدق می کند، بسیار عمومی است و بدین سبب برای مورد مشخص حاکم کفایت نمی کند. جنگ داخلی علیه بورژوازی هم نوعی از مبارزه طبقاتی است، و تنها این نوع مبارزه طبقاتی است که اروپا را (تمام اروپا و نه فقط یک کشور را) از خطر جنگ نجات می داد. "جمهوری کبیر آلمان"، اگر در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۶ وجود می داشت، به جنگی به همین اندازه امپریالیستی دست می زد. یونیوس به جواب و راه حل صحیح این مسأله کاملاً نزدیک می شود: جنگ داخلی علیه بورژوازی برای سوسیالیسم، و دوباره به

عقب برگشته به خیالبافی یک "جنگ ملی" در سالهای ۱۹۱۶، ۱۹۱۵، ۱۹۱۴، می پردازد، تو پنداری او می ترسد حقیقت را تا به آخر بیان دارد چنانچه مسأله را نه از جنبهٔ تئوریک، بلکه از جنبهٔ صرفاً عملی آن بررسی کنیم، باز هم از روشن بودن اشتباه یونیوس کاسته نخواهد شد. سراسر جامعهٔ بورژوازی، تمام طبقات المان، دهقانان هم به همین ترتیب، طرفدار جنگ بودند (در روسیه نیز به احتمال بسیار قوی به همین ترتیب - دست کم اکثریت دهقانان مرفه و میانه حال و یک بخش قابل ملاحظه از دهقانان فقیر ظاهراً مسحور بورژوازی امپریالیستی بودند) بورژوازی تا دندان مسلح بود. در چنین موقعیتی یک برنامهٔ جمهوری، مجلس دائمی، انتخاب افسران به وسیلهٔ خلق ("تسلیم خلق") و غیره را "اعلام" کردن، در عمل انقلاب را (با یک برنامهٔ انقلابی غلط!) "اعلام کردن" است.

در همانجا یونیوس با حقانیت کامل ابراز می کند که انقلاب را نمی توان "ساخت". انقلاب در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۶ در دامن جنگ پنهان و از جنگ منتج، در دستور روز قرار داشت. این است آنچه می بایست به نام طبقهٔ انقلابی، "اعلام می گردید". می بایستی قاطعانه، بدون واهمه، برنامهٔ آن به اذهان رسانده می شد: برنامهٔ سوسیالیسم که رسیدن به آن در دوران جنگ بدون جنگ داخلی علیه بورژوازی ارتجاعی، جنایتکار، بورژوازی که خلق را به آلام ناگفتنی محکوم می کند، غیر ممکن می باشد، می بایستی دربارهٔ فعالیتهای پیگیر، اصولی، عملی، فعالیتهایی که در هر درجهٔ دلخواهی از سرعت رشد بحران انقلابی بدون قید و شرط انجام پذیراند و در جهت انقلاب که در حال رسیدن است قرار دارند، تعمق می شد. این فعالیتهای در قطعنامهٔ حزب ما آورده شده اند: ۱- رد اعتبارات، ۲- شکستن "آرامش درونی"، ۳- ایجاد یک سازمان مخفی، ۴- اعلام برادری سربازان، ۵- پشتیبانی از کلیه اعمال توده ئی انقلابی (رجوع شود به مجموعهٔ آثار، جلد ۲۱، ص ۱۵۰، هیأت تحریر). موفقیت تمام این قدمها خواه ناخواه به جنگ داخلی می کشد.

اعلام یک برنامهٔ بزرگ تاریخی، بدون شک از اهمیت عظیمی برخوردار است، اما نه یک برنامهٔ قدیمی و برای سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۱۴ کهنه شدهٔ ملی - المانی، بلکه یک برنامهٔ پرولتاریائی - بین المللی و سوسیالیستی. شما بورژواها به خاطر مقاصد غارتگرانه می جنگید، ما کارگران تمام کشورهایی که می جنگند به شما اعلام جنگ می دهیم، جنگ برای سوسیالیسم. این است محتوای آن نطقی که سوسیالیستها باید در ۴ اگست ۱۹۱۴ از پشت تریبون پارلمان می کردند، سوسیالیستهایی که مثل لگین، داوید، کائوتسکی، پلخانف، گوسدیه، سمبات و امثالهم به پرولتاریا خیانت نکرده باشند.

چنین به نظر می رسد که دو نوع تفکر غلط باعث اشتباه یونیوس شده اند. بدون شک یونیوس با قاطعیت تمام مخالف جنگ امپریالیستی و قاطعانه موافق تاکتیک انقلابی است: این واقعیت خواهد توانست جلو گیرد که آقایان پلخانف ها از "دفاع از میهن" یونیوس شاد شوند. به تهمتهایی از این نوع که امکان و احتمال آنها می رود، باید فوراً جواب روشن داده شود.

آنچه به یونیوس مربوط می شود، وی اولاً خود را از "جوئی که بر المانیها، حتی بر سوسیال دمکراتهای چپ، حاکم است، نرهانیده که از انشعاب ترس و واهمه دارند و می ترسیدند شعارهای انقلابی را تا به آخر بیان دارند. (همین اشتباه را یونیوس در توضیحاتش در جواب به این مسأله که: کدام بهتر است، پیروزی یا شکست؟ مرتکب می شود. وی نتیجه گیری می کند که هر دو به یک اندازه بد هستند (خرابی، تسلیحات بیش از پیش و غیره). این موضع پرولتاریای انقلابی نیست، موضع یک خرده بورژوازی پاسیفیست است. اگر از "دخالت انقلابی" پرولتاریا صحبت می شود - و متأسفانه یونیوس و رهنمودهای گروه "بین الملل" از آن خیلی عام صحبت می کنند - آنگاه باید مسأله حتماً از موضع دیگری طرح شود: ۱- آیا "دخالت انقلابی" بدون خط شکست امکان پذیر است؟ ۲- آیا ممکن است بورژوازی و حکومت کشور خود را تنبیه کرد، بدون به وجود آوردن همان خطر؟ ۳- آیا ما همواره نگفته ایم، و تجربهٔ تاریخی جنگهای ارتجاعی

نمی آموزد، که شکست کار طبقه انقلابی را آسانتر می کند؟). این یک ترس بیجاست، و سوسیال دمکراتهای چپ المان باید خود را از آن رها سازند و رها خواهند ساخت. تکامل مبارزه ایشان علیه سوسیال شوینیستها بدانجا خواهد انجامید. و ایشان مبارزه علیه سوسیال شوینیستهای خودی را مصممانه، با نیروی هر چه بیشتر، با صداقت و استواری، به پیش می برند، چنین است تفاوت عظیم، اساسی و مرکزی بین ایشان و آقایان مارتف و چخیزه، که با یک دست (به سبک و سیاق اسکویل) پرچم را با درود: "به لیبکنشت های همه کشورها" می افرازند و با دست دیگر چخیزه و پوترسف را با مهربانی در آغوش می کشند !

ثانیاً به نظر می رسد که یونیوس می خواسته است چیزی از نوع خاطره غم انگیز "تئوری مراحل" منشویکی بیفزاید، او خواسته است که انجام برنامه انقلابی را از سر مطبوع تر "عوام پسندتر" و برای خرده بورژوازی قابل قبولتر آن شروع کند. نوعی از نقشه "برای فریب تاریخ"، برای فریب تنگ نظران. چه کسی می خواهد مخالف بهترین دفاع از میهن حقیقی باشد: میهن حقیقی هم همانا جمهوری کبیر المان است، بهترین دفاع ارتش خلق است، مجلس دائمی و غیره. چنین برنامه ای، چنانچه مورد قبول واقع شود، به خودی خود به مرحله بعد: به انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید .

به احتمال قوی چنین افکاری، آگاهانه یا ناآگاهانه، تاکتیک یونیوس را تعیین نموده اند. خطا بودن آنها احتیاج به تأکید ندارد. در جزوه یونیوس موجود تنهائی احساس می شود که رفقائی در یک سازمان مخفی ندارد، سازمانی که عادت داشته باشد، شعارهای انقلابی را در تفکر خود تا به آخر دنبال کنند و توده را گام به گام با روح آن پرورش دهند. اما این کمبود – فراموش کردن این امر از اساس اشتباه خواهد بود- یک کمبود شخصی یونیوس نیست، بلکه نتیجه ضعف تمام چپهای المان است که از همه جوانب در شبکه پست و فرومایه ریاکاری کائوتسکیستی، خرده گیری، "حسن نیت" نسبت به اپورتونیستها، احاطه شده اند. هوادارن یونیوس، با وجود این که در افراد به سر می برند، موفق شده اند، پخش اعلامیه های غیر قانونی و مبارزه علیه کائوتسکیسم را آغاز نمایند. آنها در خواهند یافت که چگونه به پیشروی در راه صحیح ادامه دهند .

مطابق متن : "اسبورنیک سوسیال-دمکرات"

در جولای ۱۹۱۶ به رشته تحریر در آمد. در اکتوبر ۱۹۱۶ در "اسبورنیک سوسیال دمکرات" شماره ۱ انتشار یافت .

امضاء: ن. لنین

یادداشت ها:

- ۱- یونیوس – نام مستعار روزا لوکزامبورگ .
- ۲- لنین کنفرانس سرتاسری چپهای المان را که در اول جنوری ۱۹۱۶ در برلین در منزل کارل لیبکنشت برگزار شد، در نظر دارد. رهنمودهای گروه "بین الملل" که از طرف روزا لوکزامبورگ تهیه شده بود مورد قبول کنفرانس واقع شد.
- ۳- "روزنامه مردم بریمن" – نشریه یومیه، ارگان حزب سوسیال دمکرات المان در بریمن، از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۹ منتشر می شد، تا سال ۱۹۱۶ زیر نفوذ چپهای بریمن قرار داشت، بعداً به دست سوسیال شوینیستها افتاد .
- ۴- "دوستی خلق" – نشریه یومیه سوسیال دمکراسی، از ۱۸۷۱ تا ۱۹۳۲ در برانشویگ منتشر می گردید. در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ بلندگوی چپها در سوسیال دمکراسی المان بود، در ۱۹۱۶ به دست کائوتسکیستها افتاد.
- ۵- رجوع شود به کارل مارکس – فریدریش انگلس، مجموعه آثار جلد ۱۷، ص ۳۶۱، ۳۱۹.
- نشریه ۵۸ - سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان